

شورای فقهی یا فتوای شورایی در استنباط احکام شرعی

محمد بهرامی خوشکار*

تأیید: ۹۱/۱۱/۱۹

دریافت: ۹۱/۷/۲۶

چکیده

«شورای فقهی یا فتوای شورایی در استنباط احکام شرعی»، یکی از مباحثی است که در پاره‌ای از محافل علمی، مورد بحث قرار می‌گیرد و هدف از آن استنباط احکام فقهی، توسط جمعی از فقیهان می‌باشد. در این مقاله کوشیده‌ایم که «شورای فقهی» را به مثابه یک «اماره» بنگریم و کلیه ادله‌ای را که می‌تواند پشتوانه آن قرار گیرد، مورد رصد و کنکاش قرار دهیم. شورای فقهی، در این مقاله بر اساس آراء مختلفی که از سوی دانشمندان علم اصول فقه در تصحیح جعل اماره، بیان گردیده است، مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت.

واژگان کلیدی

شورای فقهی، فقیهان، احکام شرعی، امارات

* استادیار دانشگاه شهید مطهری (نماینده مجلس خبرگان رهبری).

مقدمه

«شورای فقهی»، نظریه‌ای است که در بعضی از محافل علمی، اجتماعی و سیاسی مطرح گردیده است. صرف‌نظر از اینکه ارائه‌دهندگان آن، چه هدفی را دنبال می‌کنند ما در این نوشتار، قصد داریم که از دیدگاه علمی، آن را مورد بررسی و کنکاش قرار دهیم. ظاهراً یکی از دلایلی که موجب بروز این نظریه شده، این است که طرفداران نظریه «شورای فقهی»، آراء و فتاوی یک مجتهد را کافی نمی‌دانند و این‌گونه ابراز می‌دارند که یک مجتهد به تنهایی از عهده استفتائات فراوان که در زمینه‌های مختلف مطرح می‌گردد، بر نمی‌آید. به‌زعم آنان، آراء و فتاوی که از سوی این شورا صادر می‌شود، علمی‌تر و با واقع، مطابقت بیشتری خواهد داشت. در این نوشتار، به نقد و بررسی و نقض و ابرام ادله شورای فقهی، در استنباط احکام شرعی می‌پردازیم. نکته قابل توجه اینکه این گفتار در پی آن نیست که شورا را به‌طور کلی، مردود اعلام کند؛ چرا که در آیات قرآن کریم و روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام از شورا و مشورت به نیکی یاد شده است و مؤمنان به آن تشویق شده‌اند و صاحبان نظر و اندیشه، از مشورت، بیشترین بهره را می‌گیرند. مشورت در کارهای فردی و خصوصی و جمعی، بسیار مفید است و در صورت فقدان مشورت، تعامل فرهنگ‌ها و اندیشه‌ها تعطیل می‌شود. لذا رشد و پویایی جامعه در گرو مشورت با صاحبان خرد می‌باشد. در حال حاضر، در تمامی جوامع، تشکل‌هایی وجود دارد که کارهای خود را از طریق شورا پیش می‌برند؛ مثلاً در کشور ما شورای عالی انقلاب فرهنگی وجود دارد. همچنین می‌توان از شورای عالی برنامه‌ریزی، شورای سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، شورای شهر، شورای امنیت ملی، مجلس شورای اسلامی و حتی شوراهای پزشکی که ممکن است در موارد خاص در هر بیمارستانی تشکیل شود، نام برد. در این شوراها دیدگاه‌های صاحب‌نظران، کارشناسان و مجریان و میزان استفاده از پژوهش‌ها، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد؛ اما باید توجه داشت که ماهیت و جوهره «شورا» در پی هر چه بهتر برآوردن نیازهای جامعه و مردم است، ولی ماهیت «فتوا» این است که

حکم واقعی نزد خداوند را کشف کند؛ یعنی فتوا اولاً و بالذات به واقع، نظر دارد. البته کارآیی شورا می‌تواند تا این حد باشد که به کمک مجتهد آمده و ابزار استنباط را در اختیار او قرار دهد، اما اینکه بتوان محصول شورا را به‌طور مستقیم حکم شرعی، قلمداد کرد، پذیرفتنی نیست؛ زیرا افتاء و استنباط، امر و حالتی است که تنها برای خود مجتهد جامع‌الشرائط و مقلدانش حجت است و برای مجتهد صاحب‌نظر دیگر، صرفاً یک نظر، محسوب می‌شود و مجتهد دیگر، خود باید به یک نتیجه، نظر و رأی برسد و در برداشت خویش از مبانی اجتهادی، حجت و دلیل داشته باشد. بر این اساس، ملاحظه می‌گردد که مشورت در اصل استنباط راه ندارد، حتی گاهی موجب تغییر نظر مجتهد نیز می‌شود. البته در نهایت، این مجتهد است که شخصاً فتوا می‌دهد و می‌گوید: از راه ادله به حکم شرعی، دست پیدا کرده‌ام و خود، آن‌را حجت دانسته و عمل به آن را برای مقلدین خویش نیز جایز و حجت می‌دانم.

دلایل اثبات شورای فقهی

در ابتدا به نظر می‌رسد که می‌توان از مجموعه آیات قرآن کریم، سنت و عقل، دلایلی را به‌عنوان مستند یا مؤید نظریه شورای فقهی، ارائه نمود. بنابراین، در اینجا به بررسی این ادله می‌پردازیم:

۱. قرآن کریم

۱-۱. قرآن کریم در آیه ۱۵۹ سوره آل عمران می‌فرماید: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظًا لَّفُتِّقُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»؛ ای پیامبر! به برکت رحمت الهی با آنان نرمخو و پرمهر شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند، توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد. در این آیه شریفه، خداوند متعال به پیامبر اکرم ﷺ دستور می‌دهد که با مردم، مشورت نماید و نظر و رأی آنان را در کارها بخواهد. کلمه «الامر» که در عبارت قرآنی

«وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» آمده، معنا و مفهوم وسیعی دارد و همه امور و همه کارها را شامل می‌شود. در واقع هر مسأله‌ای را که مورد احتیاج مردم باشد می‌توان به مشورت صاحبان رأی گذاشت.

رسول اکرم ﷺ با وجود آنکه از عقل و درایت بسیار بالایی برخوردار بودند - و پشتوانه درک و خرد ایشان، مدد الهی بود -، باز هم با مردم و یاران خویش مشورت می‌نمودند و برای رأی و نظر دیگران، ارزش قائل بودند. رسول خدا ﷺ، بارها در مناسبت‌های مختلف، همواره با یاران خود مشورت می‌نمود تا اینکه در آستانه جنگ أحد، آیه فوق نازل گردید. از «ابن عباس»، روایت شده که گفت: «وقتی که آیه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» نازل شد، رسول خدا فرمود: همانا خدا و رسول از مشورت بی‌نیازند؛ اما خداوند، مشورت را چونان رحمتی بر امت من قرار داده است. هر کس از امت من که مشورت کند، رشد و هدایت را از دست نخواهد داد و آنکه مشورت نکند، گمراهی را به‌جای خواهد گذاشت» (سپهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۲۷).

در هر صورت، حضرت در جنگ أحد، قبل از شروع جنگ، با یاران خود مشورت نمود که جنگ را چگونه آغاز نمایند و با دشمن چگونه رو به‌رو شوند. بیشتر اصحاب، نظر دادند که دامنه کوه احد را به‌عنوان اردوگاه کشور انتخاب نمایند و آنچنان‌که از روایات به دست می‌آید رسول خدا ﷺ، چندان با این نظر، موافق نبود، ولی برای احترام به آنها از رأی و نظر خود صرف‌نظر نمود (همان، ص ۱۲۴).

۱-۲. قرآن کریم در سوره شوری آیه ۳۸ می‌فرماید:

«وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»؛ و کسانی که خواسته پروردگارشان را اجابت کرده و نماز بر پا داشته و در کاری که بر انجام آن تصمیم گرفته‌اند با یکدیگر مشورت می‌کنند و از آنچه روزیشان کرده‌ایم برای خشنودی خدا انفاق می‌کنند.

این آیه شریفه نیز دلیل و تأییدی دیگر بر جواز عمل به رأی شورا می‌باشد. نکته قابل توجه اینکه اصل «شورا»، یکی از ضرورت‌های اجتماعی است که در بسیاری از موارد، حل و فصل مسائل اجتماع، بدون مشورت با صاحب‌نظران به‌طور صحیح انجام

نمی‌گیرد پاره‌ای از مسائل، به دلیل اینکه از ابعاد گوناگونی برخوردار هستند، یک انسان هر قدر هم که از نظر اندیشه و عقل و درایت قوی باشد، از عهده محاسبه و نتیجه‌گیری در مورد آنها برنمی‌آید. از این رو، راهی جز مشورت با دیگران، باقی نمی‌ماند تا از این طریق بتوان همه آراء و اقوال را جمع کرده و روش بهتری را اتخاذ نمود.

۲. سنت

احادیث زیادی وجود دارد که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام، مردم را به مشورت با دیگران تشویق و ترغیب نموده‌اند و این تأکید و تشویق به قدری است که یکی از راههای رشد و تکامل انسان، مشورت کردن با صاحبان اندیشه، دانسته شده است.

۱-۲. در همین راستا، امام علی عَلِيٌّ می‌فرماید: «لَا ظَهْرَ كَالْمَشَاوِرَةِ» (نهج البلاغه، حکمت ۵۴)؛ هیچ پشتیبانی، مثل مشورت نیست.

همچنین امام حسن مجتبی عَلِيٌّ می‌فرماید: «مردمی که به مشورت و شورا می‌نشینند، راه رشد و هدایت را پیدا می‌نمایند (محمدی ری‌شهری، ۱۴۲۲ق، ج ۵، ص ۲۰۲۳).

۲-۲. مقبوله عمر بن حنظله.^۱

عمر بن حنظله می‌گوید: «از امام صادق عَلِيٌّ درباره دو نفر که در دین یا میراثی، با یکدیگر نزاع داشتند سؤال کردم که آنها شکایت خود را به نزد سلطان یا قاضی جور برده‌اند و او می‌خواهد درباره آنها قضاوت نماید. اکنون آیا کار آنها جایز است؟ امام عَلِيٌّ فرمود: هر کس که در کار حق یا باطلی به نزد آنان شکایت ببرد در واقع، به نزد طاغوت شکایت برده است و از این رهگذر، هر مالی که بگیرد، حرام است، حتی اگر حق او باشد. در ادامه، عمر بن حنظله، سؤال می‌کند پس این دو نفر، چه باید بکنند؟ امام عَلِيٌّ می‌فرماید: باید نزد شخصی که حلال و حرام ما را می‌داند و از احکام ما اطلاع دارد، شکایت ببرند و هر حکمی را که او داد باید قبول نمایند». عمر بن حنظله در ادامه می‌گوید: «اکنون اگر هر کدام از این دو نفر، شخصی را به‌عنوان قاضی انتخاب نمایند و از حکم او راضی باشند، اما این دو نفری که به‌عنوان قاضی انتخاب شده‌اند، با خود

اختلاف نمایند و منشأ اختلاف آنها هم احادیث شما بود، چه کنند؟ امام علیه السلام می فرماید: «در اینجا باید ملاحظه کنند که کدام یک از این دو نفر، عادل تر، فقیه تر، راستگوتر و با تقواتر است، حکم همان را قبول کنند و به دیگری اعتنایی ننمایند». راوی می گوید: «اگر هر دو از این جهات، مورد قبول بودند و هیچ کدام در این صفات بر دیگری برتری نداشت در این صورت چه کنیم؟ امام در جواب می فرماید: باید به آن روایتی که مشهور است، عمل نمود و روایت شاذ و نادر را کنار گذاشت».

شاهد مسأله ما، همین قسمت اخیر است که امام علیه السلام می فرماید: باید به قول مشهور و آنچه که مشهور راویان روایت کرده اند، عمل نمود و روایتی را که طرفدار زیادی ندارد، ترک نمود و اگر پای فتوا در کار باشد باید به آن فتوایی، عمل نمود که از شهرت برخوردار است و فقیهان زیادی آن را قبول دارند و از طرفی به فتوای شاذ که منشأ صدور آن قلیل هستند، توجهی ننمود.

قابل توجه است که امام در این روایت، ابتدا از لفظ «اجماع» استفاده نموده و بیان داشته است آن روایتی را باید مد نظر قرار داد که «مجمع علیه» باشد؛ زیرا هیچ گونه تردیدی در این روایت وجود نداشته و کاملاً قابل اعتماد است. البته نکته مهم این است که منظور امام علیه السلام از اجماع، آن اجماع اصطلاحی که در آراء و نظرات دانشمندان اصولی، مطرح می شود، نمی باشد. این مطلب را می توان از قرینه ای که در کلام وجود دارد، درک نمود؛ چرا که امام علیه السلام یکبار شاذ را مقابل اجماع، قرار می دهد و بار دیگر آن را در مقابل مشهور قرار داده است. این امر، نشان می دهد که امام، مشهور را در اینجا مساوی و مساوی اجماع قرار داده است. دلیل دیگر بر اینکه منظور از اجماع به کار رفته در این روایت، همان مشهور باشد، این است که در زمان امام علیه السلام اجماع اصطلاحی و امروزی اصلاً مطرح نبوده است و معنا ندارد که امام علیه السلام، حکم خداوند را بیان نماید و به اجماع، متوسل شود.^۲ به هر صورت، آن نظریه ای که مشهور فقها، طرفدار آن باشند و فقیهان یا راویان بیشتری آن را قبول داشته باشند و آراء بیشتری را به خود جلب نموده باشند از اعتبار بیشتری برخوردار است و در مقابل، نظریه ای که طرفداران اندکی داشته و به اصطلاح، شاذ باشد از اعتبار چندانی برخوردار نیست و

امام علیه السلام در روایت فوق، معیار قبولی را اکثریت قرار داده است، البته آن اکثریتی که نظریه آنها به حد شهرت، رسیده باشد.
۲-۳. مرفوعه علامه.

علامه حلی (ره) از زراره نقل می‌کند که ایشان بیان می‌دارد: «از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که اگر دو خبر و دو حدیث متعارض از شما به ما رسید، ما کدام را اخذ نموده و به آن عمل نماییم؟ امام علیه السلام فرمود: به آن خبری عمل کن که بین اصحاب، مشهور است و آن خبری را که شاذ و نادر است کنار بگذار.»^۳
مرفوعه علامه نیز همانند مقبوله عمر بن حنظله، بیان نموده است که در هنگام تعارض احادیث، باید به مشهور آنها رجوع نمود؛ یعنی آن حدیثی را باید انتخاب کرد که از شهرت بیشتری برخوردار بوده و طرفداران بیشتری دارد و از آن حدیثی که طرفداران اندکی دارد باید اجتناب نمود.

۳. بنای عقلا

به نظر می‌رسد که بنای عقلا و روش عملی خردمندان، دلیل خوب و پشتوانه بزرگی در تحقق نظریه «شورای فقهی» باشد. انسانها در زندگی روزمره خود به مشورت می‌نشینند و در هنگام اختلاف نظر، آن مسأله را در معرض قضاوت و رأی دیگران قرار می‌دهند و هر طرف که رأی آورد، مورد پذیرش قرار می‌گیرد، حتی از سوی آن اقلیتی که به آن رأی نداده و چنین نظری ندارند. عقلا در مسائل تخصصی هم از همین روش، پیروی می‌کنند؛ مثلاً در یک مسأله پزشکی دشوار، شورای پزشکی تشکیل می‌دهند و در جایی که مرگ و زندگی یک بیمار در میان است، یک راه و شیوه را از طریق مشورت و شورا، انتخاب نموده و به آن عمل می‌نمایند. بر همین اساس، می‌توان چنین نتیجه گرفت که اگر فقیهان نیز در مسائلی فقهی یا در مسائل تخصصی که با یکدیگر اختلاف نظر دارند، به مشورت بنشینند و به صورت مشترک به استنباط احکام بپردازند، طبعاً آراء آنها از استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود.

۴. عقل

شاید بتوان گفت که در هنگام تعارض آراء و اقوال، بهترین گزینه از نظر عقل، همان است که خود صاحبان آراء و اقوال، انتخاب می‌کنند. بدین صورت که برای برون‌رفت از بن‌بست تعارض، به شورا و رأی‌گیری روی می‌آورند و نظریه اکثریت را می‌پذیرند و این امر از نظر عقل، ممدوح و پسندیده به نظر می‌رسد؛ با این بیان که عقل عملی به آن حکم داده و عقل نظری نیز، پس از تشکیل ملازمه، تأیید حکم شارع را نیز اخذ می‌کند.

۵. سیره مسلمین

با بررسی شواهد تاریخی، می‌توان مدعی شد که سیره مسلمانان این‌گونه بوده است که بسیاری از کارهای مهم اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و... را از طریق مجالس مشورتی انجام می‌دهند. نمونه بارز این‌گونه مجالس مشورتی، همان قوه مقننه و قانونگذاری است که متشکل از نمایندگان مردم می‌باشد. این نمایندگان با توجه به نیازهای کشور، طرحها و لوایح را بررسی نموده و پس از بحث و مذاکره، از طریق رأی‌گیری به قانونگذاری می‌پردازند.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز چنین آمده است: «طبق دستور قرآن کریم»، «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» و «وَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ»، شوراها، مجلس شورای اسلامی، شورای نگهبان، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند» (اصل هفتم).

نقد و بررسی ادله نظریه شورای فقهی

نقد و بررسی آیات قرآن کریم

همانگونه که بیان شد، طرفداران نظریه «شورای فقهی» ممکن است یکی از مستندات خود را آیه شریفه «وَشَاوِرُهُمْ فِي الْأَمْرِ» (آل عمران(۳): ۱۵۹)، قرار دهند - با همان بیانی که در گفتار پیشین از نظر گذشت - در جواب آنان باید گفت که این آیه

شریفه در آستانه جنگ احد، نازل گردیده است؛ در آن زمان که جنگجویان و مبارزان و افسران جنگی رسول خدا ﷺ دو دسته شدند، عده‌ای از آنها بر این عقیده بودند که باید در شهر مدینه ماند و زمانی که دشمن، داخل شد با او درگیر شد و عده‌ای دیگر، معتقد بودند که باید در بیرون از شهر با دشمن به مبارزه پرداخت و لشگر مشرکین را در همانجا زمین‌گیر نمود. در هر صورت، رأی اکثریت این شد که در بیرون از شهر به مصاف دشمن بروند. رسول خدا ﷺ با این تصمیم موافق نبودند و از عواقب سوء آن اطلاع داشتند، اما به نظر این عده احترام گذاشته و آنها را منصرف ننمودند. پیامبر اکرم ﷺ می‌دانستند که در مواردی ممکن است نتیجه مشورت، چندان مطلوب نباشد، ولی باز هم به تصمیم جمعی، احترام گذاشته و آن را قبول می‌کردند؛ چرا که منافع این تنفیذ را از زیانهای آن بیشتر دانسته و تأثیر آن را در تربیت و بالابردن روحیه رزمندگان زیاد می‌دانست (سید قطب، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۵۰۱).

خداوند متعال در این آیه شریفه به پیامبر گرامی اسلام ﷺ دستور می‌دهد از این به بعد با آنان مشورت کن و با آنها دلجویی و مهربانی بنما (طبرسی، بی‌تا، ج ۱، ص ۵۲۷؛ طوسی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۲). به هر صورت، لازم بود تا رسول خدا با محبت، اعتماد و اطمینان مردم را جلب نماید و با آنها مهربانی کند تا وحدت، یکپارچگی و هماهنگی یاران خود را حفظ نموده و آنان بتوانند در مقابل متجاوزان، از خود مقاومت نشان دهند. چنانکه مشاهده می‌کنید، مشورت رسول خدا با اصحاب، مربوط به مقام اجرایی و مدیریتی بوده است و در جایی دیده نشده که رسول خدا ﷺ، درباره احکام الهی با کسی مشورت نماید؛ زیرا در این‌گونه موارد آن حضرت، مطیع و تابع وحی الهی بودند.

نکته قابل توجه اینکه هر چند ظاهر آیه، نخست این‌گونه جلوه می‌کند که کلمه «الامر» در آیه شریفه «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ»، مفهوم وسیعی داشته باشد و شامل تمام کارها شود، ولی با اندکی تأمل، مشخص می‌شود کلمه «الامر»، منصرف به احکام الهی و طبیعی است که مقام جعل و انشاء و تشریح احکام در حیطه شارع مقدس بوده و نظر مردم در آن راهی ندارد. از برخی منابع تاریخی و روایات هم به دست می‌آید که

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جز در جنگ با مشرکان و منافقان، هرگز با یاران خود مشورت نمود (سپهری، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۱۲۷).

شاید بتوان این گونه ادعا نمود که «الف و لام» در کلمه «الامر»، الف و لام جنس نیست تا اینکه تمام کارها را شامل شود؛ بلکه الف و لام در اینجا الف و لام عهد است و منظور آیه شریفه این است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در تمام امور مربوط به جنگ با یاران خویش مشورت نماید. البته آنچه که به ذهن یاران رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متبادر می شده نیز همین بوده است که آن حضرت در فرامین و احکام الهی، نظر کسی را قبول نمی نمود و نتیجه همین بینش بود که در جنگ «بدر»، لشکر اسلام، وقتی طبق دستور رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می خواستند در محلی اردو بزنند، «حباب بن منذر» که یکی از یاران پیامبر خدا بود از او سؤال کرد که آیا توقف در این اردوگاه به دستور خداست یا بر طبق نظر خودتان؟ پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ او فرمودند: در این زمینه، دستوری از طرف خدا نرسیده است. در این هنگام «حباب بن منذر»، نظر خود را اعلام کرد و گفت به این دلیل این مکان، توقفگاه خوبی برای لشکر نیست و باید در محلی دیگر که نزدیک آب باشد، اردو بزنیم. رسول خدا، نظر او را پسندید و بر طبق آن عمل نمود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۵، ج ۳، ص ۱۴۳).

نکته دیگر اینکه آنچه ذیل آیه شریفه: «فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» (آل عمران (۳): ۱۵۹) آمده است، مؤید این مطلب است که این مشورت، فقط در زمینه مسائل اجرایی بوده و ربطی به احکام الهی نداشته است؛ زیرا بیان نموده است که تصمیم نهایی با رسول خداست و ایشان در پذیرش نظر جمع کاملاً مختارند؛ اما اگر نظر یک طرف را قبول کردند و عزم خود را برای اجرای آن جزم نمودند باید بر خدا توکل نمایند؛ در حالی که ما می دانیم در احکام الهی، قبول کردن یا قبول نکردن معنا ندارد و آنچه مسلم است اینکه در این موارد باید حتماً حکم خدا را قبول نمود. لذا این بخش از آیه شریفه می تواند مؤید این مطلب باشد که مشورت رسول خدا با اصحاب، درباره مسائل اجرایی بوده است و درباره احکام الهی، هیچ گونه مشورتی، صورت نمی گرفته است. سخن دیگر اینکه در بعضی از روایات که ذیل آیه «وَسَاوِرْهُمْ فِي

الأمر» وارد شده، مشاوره در امور به معنای «طلب خیرکردن» آمده است. در یکی از این روایات چنین آمده است: «احمد بن محمد از علی بن مهزیار روایت می‌کند که ابو جعفر علیه السلام برای من نوشته‌ای فرستاد که از فلان فرد بخواه که به من مشورت دهد؛ چرا که او می‌داند در شهر چه چیزی جایز است و می‌داند که چگونه باید با سلاطین رفتار کرد؛ یقیناً مشورت مبارک است؛ زیرا خداوند در قرآن به رسولش صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»، اگر آنچه می‌گوید جایز است، نظر او را تأیید می‌کنم. در غیر این صورت، امیدوارم ان شاء الله او را در راه درست و واضح قرار دهم. منظور از «وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» طلب خیرکردن است» (بحرانی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۸۹؛ صافی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۳۱۰).

نقد و بررسی استدلال به مقبوله عمر بن حنظله

بر اساس این حدیث شریف، امام صادق علیه السلام، قبل از آنکه دو طرف دعوا را به شهرت، ارجاع دهد به آنها فرموده است شما باید حکم کسی را قبول کنید که عادل‌تر، فقیه‌تر و راستگوتر بوده و از ورع بیشتری برخوردار باشد. پس امام علیه السلام، نخست آنها را به فردی، ارجاع می‌دهد که از علم بیشتری برخوردار باشد. بنابراین، امام علیه السلام در جواب صاحبان دعوا، فرموده است که باید بینم کدام نظریه و کدام رأی، دارای طرفدار بیشتری است یا فرموده است همان نظریه، صحیح‌تر است که فقیهان بیشتری به آن رأی داده باشند؛ بلکه فرمود باید به فقیه عادل‌تر و عالم‌تر رجوع شود. لذا با بودن و وجود یک فقیه اعلم، نوبت به سایر فقیهان نمی‌رسد و نظریه اعلم، مُتَّبَع است. نکته قابل توجه اینکه بعد از آنکه، سائل از امام علیه السلام پرسید: اگر هر دو از نظر علم و عدالت در یک سطح باشند و کسی بر دیگری ترجیح نداشته باشد چه کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: در این صورت به آن روایتی عمل کنید که مشهور است؛ یعنی عمل به شهرت در مرتبه متأخر از عمل به نظریه اعلم قرار گرفته است و با وجود اعلم، نظر مشهور کارآیی ندارد. بنابراین، اگر بخواهیم از مقبوله عمر بن حنظله، اثبات نظریه شورای فقهی را نتیجه

بگیریم، مقصود حاصل نخواهد شد؛ زیرا خود این روایت، بیانگر آن است که با وجود اعلم، اساساً شور و مشورت و در نهایت شورای فقهی، کارآیی ندارد. به علاوه، منظور از شهرت در اینجا، شهرت روایی است، نه شهرت فتوایی (شیخ انصاری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۳۴). باید توجه داشت که در شهرت روایی اصلاً بحث از استنباط، مطرح نیست؛ بلکه در چنین شهرتی اگر یک روایت شاذ و یک روایت مشهور با هم تعارض کرده باشند، پیروی از روایت مشهور، لازم است و این گونه نبوده است که در یک طرف، فقیهان زیادی به استنباط پرداخته باشند و در طرف دیگر، فقیهان کمتری و در نتیجه امام عَلَيْهِ السَّلَام دستور به پیروی از آن نظریه‌ای داده باشد که فقیهان بیشتری طرفدار آن هستند؛ بلکه مقبوله عمر بن حنظله، بیانگر این مطلب است که اگر یک روایت شاذ و روایت مشهور با یکدیگر تعارض پیدا کردند، پیروی از روایت مشهور لازم است. پس این روایت، به هیچ وجه، نظر به اقل و اکثر در حکم و فتوا ندارد تا اینکه بتوان از آن، شورای فقهی را استنباط کرد. مسأله دیگر اینکه در این روایت، نظر به این نیست که طرفداران روایت شاذ، حتماً باید طرفدار روایت مشهور شوند، بلکه هر کدام راه خود را می‌روند و طرفداران هر کدام، طرف مقابل را به نفع خود، توجیه و تحریک نمی‌نمایند و حال آنکه حاصل «شورا» این است که همه باید تابع نظر اکثریت شوند.

نقد و بررسی استدلال به مرفوعه علامه

در مرفوعه علامه حلی هم از زراره آمده است: «فقلت: جعلت فداک یأتی عنکم الخبران او الحدیثان المتعارضان فبایهما اخذ؟ فقال عَلَيْهِ السَّلَام: یا زراره، خذ بما اشتهر بین اصحابک و دع الشاذ النادر» (نوری طبرسی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص ۳۰۳، باب ۹؛ بحرانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۲۰).

از آنجا که جواب به استدلال از این حدیث، شبیه همان جوابی است که به مقبوله داده شد. بنابراین، برای پرهیز از تطویل، ضرورتی در تکرار آن نمی‌بینیم. البته روایات دیگری که در باب حُسن مشورت آمده و مردم را به مشورت ترغیب و تشویق نموده

است، همگی دربارهٔ مسائل اجتماعی و امور زندگی هستند و مخاطب آنها نیز نوع مردم می‌باشند و به هیچ وجه، مربوط به مجتهدین و مقام استنباط نمی‌شود.

نقد و بررسی استدلال به بنای عقلا

گفته شد که بنای عقلا و روش عملی مردم و خردمندان، دلیل خوب و پشتوانه مستحکمی برای تحقق نظریه «شورای فقهی» می‌باشد؛ اما مطالب زیر بیانگر آن است که نمی‌توان در توجیه نظریه «شورای فقهی» از بنای عقلا کمک گرفت؛ زیرا اولاً: آنچه که امروز عقلا و مردم از آن پیروی می‌کنند تشکیل شورا در امور اجرایی و حل و فصل مسائل روزمرهٔ زندگی می‌باشد و مسلم است که مردم برای به‌دست آوردن حکم شرعی و دانستن این مطلب که شارع مقدس در مقام جعل و انشاء چه چیزی را اراده کرده است، شورا تشکیل نمی‌دهند. ثانیاً: هیچ شکی وجود ندارد که در پاره‌ای از موارد، عمل عقلا، حجت بوده و دلیل بر حکم شرعی می‌باشد؛ مثلاً عقلا به خبر واحد عمل می‌کنند و از آنجا که خبر واحد در محضر پیامبر خدا و ائمه معصومین علیهم‌السلام بوده است، اگر آنها روش عقلا را قبول نداشتند، به‌طور قطع آن را مردود اعلام می‌نمودند و روش جدیدی را ارائه می‌فرمودند. پس اکنون که روش جدیدی در بیان احکام شارع، ارائه نشده است و از طرفی، خود آن بزرگواران، از عقلا و بلکه رئیس‌العقلاء بودند، کشف می‌شود که حضرات معصومین این روش را قبول داشتند (آخوند خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۳۳۹؛ هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ج ۴، ص ۳۹۶؛ مظفر، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۸۲).

مرحوم نائینی (ره) دربارهٔ حجیت طریقهٔ عقلا در عمل به خبر واحد می‌گوید: «فهی عمدة الباب بحیث لو فرض انه كان سبیل الی المناقشة فی بقیة الادلة فلا سبیل الی المناقشة فی الطریقة العقلانیة القائمة علی الاعتماد بخبر الثقة و الاتکال علیه فی محاوراته» (نائینی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۱۹۴). ایشان بهترین دلیل در باب عمل به خبر واحد را همان بنای عقلا می‌دانند و بیان می‌دارد که اگر در دلایل دیگری که به‌عنوان پشتوانه خبر واحد، ارائه گردیده است اشکال وجود داشته باشد، در طریقهٔ بنای عقلا

هیچ‌گونه عیبی وجود ندارد؛ اما شورای فقهی اصلاً با خبر واحد، قابل قیاس نیست؛ زیرا اگر «شورای فقهی» در زمان معصومین علیهم‌السلام بود، می‌شد ادعا کرد که شارع مقدس می‌توانسته آن را رد و ردع بنماید و اکنون که این کار را نکرده، پس با آن موافق است؛ ولی نکته اینجاست که در زمان معصومین علیهم‌السلام، «شورای فقهی» وجود نداشته و چیزی با این عنوان در مرعی و مسمع شارع نبوده است تا اینکه درباره آن اظهار نظر نماید. پس از آن جهت که این روش، مرسوم نبوده است، نمی‌توان مؤیدی برای آن از سوی شارع اخذ کرد. در نتیجه، اگر روش عقلاً در جاهای دیگری، مثل عمل به خبر واحد، کارایی دارد از آن جهت است که این روش، کاشف از موافقت شارع با آن می‌باشد و نیز از آن جهت است که این روش در زمان شارع، اعمال گردیده است. شارع نیز آن را رد و ردع، ننموده است.

گفته شد که قائلین نظریه شورای فقهی در اثبات استدلال خود، این شورا را به شورای پزشکی، تشبیه کرده‌اند و حال آنکه شورای پزشکی با شورای فقهی، فرقه‌های زیادی دارد. در شورای پزشکی، پزشکان در پی نظر صحیح‌تر می‌باشند و مشورت آنها از این جهت است که آن روشی را که از نظر پزشکی و از نظر خود یا اکثریت پزشکان بهتر است، بر روی بیمار اعمال نمایند. در واقع، پزشکان می‌خواهند نظر خودشان را اعمال نمایند و در ماوراء یافته‌های خودشان چیز دیگری وجود ندارد؛ یعنی نظر نهایی، حاصل یافته‌ها و دانش خودشان است؛ اما در «شورای فقهی»، سخن از یافته‌های فقیهان برای رسیدن به حکم خدا می‌باشد. به بیان دیگر، خداوند متعال، حکم خود را بیان نموده و فقیهان در جست‌وجوی آن هستند؛ یعنی قبل از اینکه فقیهان به شور بنشینند حکم خداوند متعال، انشاء گردیده است و آنان در پی یافتن آن هستند. بنابراین، پیداست که در کشف حکم خداوند، اقلیت و اکثریت، معنای خود را از دست می‌دهد. لذا باید آن راهی را انتخاب نمود که حکم الهی را به ما نشان می‌دهد. از این‌رو، باید راهی را پیمود که از نظر شارع، حجت بوده و مورد قبول قرار گرفته باشد؛ مثلاً هنگامی که پنج نفر فقیه، درباره حکم خداوند، مشورت می‌کنند، سه نفر به طرفی حکم می‌دهند و دو نفر دیگر به طرف دیگر، اکنون چون احتمال داده می‌شود که حق با همان دو نفر

باشد در نتیجه، در واقعی بودن رأی سه نفر دیگر، شک می‌شود و شک در حجیت، مساوق و مساوی با عدم حجیت آن حکم است. بنابراین، رأی و نظر آن دو نفر پذیرفته می‌شود.

نقد و بررسی استدلال به عقل

همانگونه که بیان کردیم، ممکن است گفته شود که عمل به نظریه حاصل از «شورای فقهی»، ممدوح بوده و از این رهگذر، عقل عملی به آن حکم داده و عقل نظری نیز پس از تشکیل ملازمه، تأیید حکم شارع را اخذ نماید.

در پاسخ استدلال فوق، بیان می‌داریم که مشروعیت عمل به «شورای فقهی» در محدوده عقل نظری و عقل عملی نمی‌گنجد؛ زیرا عقل نظری صلاحیت ندارد که احکام شارع را ابتدائاً درک نماید. همچنین عقل نظری نیز قادر نیست که ملاکات احکام را درک نماید، بلکه کار عقل نظری، تنها ایجاد ملازمه است. بدین‌گونه که بین حکم عقل عملی و حکم شارع یا بین یک حکم شرعی و یک حکم شرعی دیگر، ملازمه برقرار نماید. لذا عقل عملی نیز نمی‌تواند احکام را ابتدائاً درک نماید. در واقع، درک ملاکات و مناطات احکام، کار عقل عملی نیست؛ بلکه عقل عملی، فقط حسن و قبح اشیاء را درک می‌نماید و کاری ندارد که این شیء از نظر شارع حسن هست یا نه. از این‌رو، اگر عقل عملی به حُسن چیزی، حکم دهد به دنبال آن عقل نظری آمده و بین حکم عقل عملی و حکم شارع، ملازمه برقرار می‌نماید و نشان می‌دهد که این کار از نظر شارع نیز پسندیده است. اما مشکل اینجاست که شورای فقهی در محدوده ادراکات عقل نظری و عقل عملی نمی‌گنجد تا اینکه حکمی بخواهد از نظر شارع، مورد قبول افتد؛ زیرا همانطور که بیان شد دست عقل نظری در اینجا کوتاه است و ادراکات عقل عملی هم مربوط به آن حسن و قبح عقلی است که از نوع مشهورات بوده و در ارتباط با آراء محموده و تأدیبات صلاحیه باشد که «عقلاً بما هم عقلاً» آن را درک می‌کنند،^۳ اما شورای فقهی در محدوده آراء «عقلاً بما هم عقلاً»، جا نمی‌گیرد؛ چرا که همه عقلاً آن را تأیید نمی‌کنند.

نقد و بررسی استدلال به سیره

بیان کردیم که ممکن است گفته شود سیره مسلمین این گونه است که بسیاری از کارهای مهم خود را از طریق مجالس مشورتی انجام می‌دهند. بنابراین، شورای فقهی می‌تواند در این راستا از حجیت برخوردار باشد.

در جواب استدلال فوق بیان کنیم که اولاً: آن سیره‌ای از حجیت برخوردار است که متصل به زمان معصوم علیه السلام بوده و در عصر معصومین علیهم السلام، جاری باشد (نائینی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۱۹۲)؛ در حالی که در بحث شورای فقهی، چنین سیره‌ای نداریم.

ثانیاً: آن سیره‌ای که هم‌اکنون بین مسلمانان، رایج است و مجالس مشورتی در آن نقش دارند، بیشتر درباره مسائل اجرایی است و این مجالس مشورتی در وضع یا کشف احکام شرعی دخالتی ندارند. از همین رو، در قانون اساسی جمهوری اسلامی، تصریح شده است که «مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند قوانینی وضع کند که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی، مغایرت داشته باشد» (اصل یکصد و هفتاد و دوم).

ثالثاً: طبق نظریه شیخ انصاری، بسیاری از سیره‌ها ناشی از بی‌مبالاتی و عدم دقت در دین می‌باشد. ایشان در بحث «معاطاة» درباره اینکه آیا نتیجه معاطاة، مفید ملکیت است یا تنها مفید اباحت تصرف، بیان می‌دارد که یکی از دلایل نظریه ملکیت این است که سیره مسلمین بر توریث در معاطاة، مستقر است. به این معنا که در قراردادهای معاطاتی، پس از مرگ طرفین یا یکی از آنها، وارثان آن طرف، کالای حاصل از این قرارداد را به ارث می‌برند. این خود، دلیل بر این است که طرفین قرارداد، مالک کالای معاطاتی شده‌اند که اکنون به ورثه آنها می‌رسد. شیخ انصاری در پاسخ این نظریه بیان می‌دارد: «و اما ثبوت السیره و استمرارها التوریث، فهی کسائر سیراتهم عن المسامحة و قلة المبالاة فی الدین مما لایحیی فی عباداتهم و معاملاتهم و سیاساتهم کما لا یخفی» (انصاری، ۱۴۲۵ق، ج ۳، ص ۴۲).

نقش قاعده اشتراک احکام و تصحیح جعل امارات در نقد نظریه شورای فقهی

احکام خداوند متعال در متن واقع، موجود بوده و بین عالم و جاهل، مشترک هستند و در این زمینه، اخبار به حد تواتر رسیده‌اند (انصاری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۱۳؛ نائینی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۱۲؛ مظفر، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۰). رسول خدا ﷺ در حجة الوداع، مردم را مخاطب قرار داد و فرمود: ^۴ «یا ایها الناس ما من شیء یقربکم من الجنة و یباعدکم من النار الا و قد امرتکم به و ما من شیء یقربکم من النار و یباعدکم من الجنة الا و قد نهیتکم عنه» (حرعاملی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۷، ص ۴۵، ح ۲، باب ۱۲)؛ ای مردم! هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت، نزدیک و از آتش، دور کند؛ مگر اینکه شما را به انجام آن امر کردم و هیچ چیزی نیست که شما را از بهشت، دور و به آتش نزدیک کند، مگر اینکه شما را از انجام آن نهی کردم.

بر اساس این روایت، تمام احکام مورد نیاز انسانها از طرف خداوند متعال، جعل شده‌اند و وظیفه انسانها این است که آنها را کشف نموده و به آنها جامه عمل ببوشانند. همچنین امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ^۵ «حلال محمد حلال ابداً الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة» (کلینی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۴۷)؛ حلال محمد تا روز قیامت، حلال و حرام او تا روز قیامت، حرام است.

اکنون کار فقیه این است که با استفاده از منابع و مدارک اسلامی، احکام خداوند را استنباط نماید. در این بین، حجج و امارات، طریق رسیدن به حکم شرعی هستند و این فقیه است که در قالب حکم واقعی یا ظاهری، باید حکم شرعی را به مردم، معرفی نماید. پس اگر بنا باشد این حکم در قالب شورا و اقلیت و اکثریت، به مردم معرفی شود و نظر اکثریت بر اقلیت، تحمیل گردد، در واقع اقلیت، تابع حکمی شده‌اند که اصلاً آن را قبول ندارند و تقلید از جمعی نموده‌اند که نظریه آنها را باطل می‌پنداشته‌اند. لذا از آنجا که خود اقلیت، مجتهد هستند، اگر نظریه اکثریت را بپذیرند، مرتکب کاری حرام شده‌اند. در عین حال، اگر نظریه آنان را نیز نپذیرند «شورا»، خاصیت خود را از دست می‌دهد و دیگر مصداق شورا نخواهد بود.

از این رو، ممکن است ایراد گرفته شود که مطالب فوق، بر اساس نظریه طریقت

امارات^۶ که مشهور اصولیون امامیه به آن قائل هستند، صحیح باشد، اما بر طبق نظریه سببیت در امارات، این مطالب، درست نباشد؛ زیرا در این نظریه، خود امارات، مصلحت‌ساز هستند و اشتراک احکام بین عالم و جاهل از جایگاه خاصی برخوردار نیست (انصاری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۱۳)؛ بلکه واقع می‌تواند از حکم، خالی باشد. پس آن‌طور که تصور می‌شود که خداوند متعال، احکام را جعل کرده است و وظیفه فقیه این است که آن احکام را از متن واقع، کشف کند، این‌گونه نیست؛ بلکه بر طبق نظریه سببیت آنچه که فقیه به آن می‌رسد، همان تکلیف مکلف است و باید به آن عمل کند؛ البته ممکن است قبل از استنباط مجتهد، اصلاً حکمی وجود نداشته باشد، پس بر طبق این نظریه، محذورات گفته شده، لازم نمی‌آید؛ زیرا مانع عمده، همان احکام از پیش تعیین شده بود، ولی در نظریه سببیت حکمی وجود ندارد؛ بلکه حکم، مطابق با استنباط مجتهد ساخته و صادر می‌شود.

در پاسخ این اشکال می‌توان گفت:

اولاً: نظریه‌ای که فقیهان و دانشمندان اصولی انتخاب نموده‌اند، همان نظریه طریقت امارات است که بر اساس آن احکام واقعی، موجود می‌باشند و کار فقیه این است که آن احکام را کشف نماید. اکنون اگر به‌وسیله امارات به آن حکم، دست پیدا کرد که مطلوب، حاصل شده است؛ چون به حکم شارع مقدس، دست یافته است و اگر به‌وسیله امارات به آن حکم نرسید، معذور بوده و عقاب نخواهد شد. اما نظریه سببیت که منسوب به اهل سنت می‌باشد (نائینی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۹۵)، اساساً از دیدگاه دانشمندان اصولی امامیه با اشکالات فراوانی روبه‌رو است (انصاری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۱۳).

ثانیاً: اگرچه طرفداران نظریه سببیت، ممکن است واقع را خالی از حکم بدانند - حداقل برای شخص جاهل -، ولی وقتی مجتهد با استنباط خود به حکمی رسید، همان را باید به‌عنوان حکم واقعی، قبول نمود. پس اگر بر طبق نظریه سببیت، تعدادی از مجتهدان، دور هم نشستند و هر کدام بر طبق دلایل و امارات موجود نزد خود، به حکمی رسیدند، از دیدگاه آنان، همان حکم باید به‌عنوان حکم واقعی، تلقی گردد. در

اینجا اگر احکام استنباط شده، توسط این مجتهدین با یکدیگر تعارض داشت، همان محدوراتی که در نظریه طریقت به وجود آمد، در اینجا هم به وجود می آید؛ یعنی اگر اقلیت، حکم اکثریت را بپذیرند، مرتکب کار حرامی شده اند و اگر آن را نپذیرند، شورا، خاصیت خود را از دست می دهد.

ثالثاً: بر فرض که نظریه سببیت را هم بپذیریم، باز در اینجا کارایی ندارد؛ زیرا کارایی آن در اینجا بدین صورت است که شورا، حداقل به عنوان یک اماره، قبول شود و حکم حاصل از آن، دارای مصلحت دانسته شده و به عنوان یک اماره شرعی، مورد پذیرش قرار گیرد. اما چگونه و با کدام دلیل، می توان حجیت شورا را فی نفسه و صرف نظر از نتیجه آن ثابت نمود؟ حداقل اینکه شک در حجیت شورا، مساوی و مساوق با عدم حجیت آن می باشد. البته شاید شورای فقهی، حداقل از نظر تعداد با اجماع دخولی، مقایسه شود، ولی باید گفت این قیاس، مع الفارق است؛ زیرا اصولاً جوهره و ماهیت این دو با هم فرق دارد. ماهیت اجماع دخولی، قول معصوم علیه السلام است؛ چرا که این اجماع، زمانی ارزش دارد که کاشف از قول معصوم باشد، ولی در شورای فقهی، اصلاً بحث کاشفیت، مطرح نیست و آنچه که مطرح است حاصل استنباط اعضای شورا می باشد.

در هر صورت، امارات و دلایل را چه از باب طریقت و چه از باب سببیت و چه از باب مصلحت سلوکیه، حجت بدانیم ما را از اجتهاد مجتهدین، بی نیاز نمی کند. از این رو، مجتهدین باید تلاش کنند که حکم الهی را از دلایل و امارات، به دست آورند؛ در حالی که در شورای فقهی، آن مجتهدی که در اقلیت قرار دارد و آراء دیگران را از نظر اجتهادی قبول ندارد - چون ادله آنها را کافی نمی داند - تقلید و پیروی اش از دیگر افراد شورا، حرام است و این اجازه به مجتهد داده نشده که از نظریه خود، دست بردارد و تابع نظریه دیگران، حتی به صورت «توافقی» و «شورایی» باشد. این بحث، مربوط به مقام اجرا نیست که یک طرف، ایثار نموده و از نظر و رأی خود، دست بردارد و نزاع را خاموش نماید؛ بلکه بحث، مربوط به مقام جعل و تشریح و انشای احکام الهی است و مجتهد در پی آن است که از مقام تشریح، اطلاع پیدا نماید و وقتی که به مقام تشریح، علم پیدا نمود، در واقع به حکم اصلی مؤلی، رسیده است و آنچه

که بر او لازم است اطاعت از دستور مولی می‌باشد. از این رو، اگر در یک پروسه رأی‌گیری بخواهد نظر و رأی خود را رها کند، در واقع، حجت واقعی را رها کرده است و مسلم است که این حق به مجتهد، داده نشده است.

نتیجه‌گیری

با بررسی آیات قرآن کریم، روایات، بنای عقلا، عقل و سیره مسلمین، به این نتیجه رسیدیم که هیچ‌کدام از این ادله را نمی‌توان به‌عنوان پشتوانه شورای فقهی در استنباط حکم شرعی، پذیرفت.

آنچه مسلم است اینکه احکام شارع در متن واقع، بوده و عالم و جاهل در آنها مشترک هستند و فقیه باید با استفاده از منابع و مدارک اسلامی، این احکام را استنباط نماید. اکنون اگر بنا باشد این احکام در قالب شورای فقهی و اقلیت و اکثریت به مردم معرفی شود و نظر اکثریت بر اقلیت تحمیل گردد، در واقع، اقلیت، تابع حکمی شده‌اند که اصلاً آن را قبول ندارند و تقلید از جمعی نموده‌اند که نظریه آنها را باطل می‌دانند و از آنجا که خود اقلیت، مجتهد هستند، اگر نظریه اکثریت را بپذیرند، مرتکب کاری حرام شده‌اند و در عین حال، اگر نظریه آنان را نیز نپذیرند شورا، خاصیت خود را از دست می‌دهد.

مطالب فوق، اگر چه بر اساس اشتراک احکام بین عالم و جاهل و پذیرش نظریه طریقت در تصحیح جعل امارات می‌باشد، اما بر فرض پذیرش نظریه سببیت هم، نتیجه همان است. نتیجه اینکه مجتهد نمی‌تواند از حکمی که استنباط نموده است دست بردارد؛ زیرا بحث، مربوط به مقام اجرا نیست که یک طرف، ایثار نموده و از خواسته خود دست بردارد و به این صورت نزاع را خاموش نماید، بلکه بحث، مربوط به مقام جعل و انشای احکام می‌باشد و هر مجتهدی باید در پی آن باشد که احکام شارع را در قالب حکم واقعی یا حکم ظاهری، استنباط نماید. لذا نمی‌تواند به صورت توافقی یا شورایی، نظریه خود را به دیگری تفویض و تحمیل نماید.

۴. سلسله سند حدیث:

محمد بن یعقوب، عن عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن عاصم بن حمید، عن ابی حمزة الثمالی، عن ابی جعفر علیه السلام، قال خطب رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع فقال: ... (حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۵، ح ۲، باب ۱۲).

۵. سلسله سند حدیث:

علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی بن عبید عن یونس عن حریر عن زرارة، قال: سألت ابا عبد الله عن الحلال و الحرام فقال: ... (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۷، ح ۱۹، باب ۱۹).

۶. در تصحیح جعل امارات، سه نظریه، مطرح شده است که عبارتند از: طریقیّت، سببیت و مصلحت سلوکیه. در طریقیّت، اگر اماره، مکلف را به واقع رساند که مطلب، حاصل است و حکم واقعی را انجام داده است، اما اگر اماره به خطا رفت. در این صورت، شخص مکلف، معذور بوده و عقاب نمی‌گردد؛ اما در نظریه سببیت، در نفس مؤدای اماره، مصلحت وجود دارد. با این بیان که وقتی مکلف، اماره را امتثال می‌نماید و بر طبق آن عمل می‌کند، اگر با واقع اصابت کرد، مصلحتی برابر با مصلحت واقع، نصیب او می‌گردد و اگر اماره، مطابق با واقع نبود، باز هم چیزی از مکلف، فوت نمی‌گردد؛ زیرا نفس اماره، مصلحت‌ساز است و مصلحت فوت‌شده را جبران می‌نماید؛ البته در دل نظریه سببیت، مسلک معتزله و مسلک اشعریه، وجود دارند که اندکی با هم فرق دارند. بر طبق مسلک اشعریه، واقع برای شخص جاهل، خالی از حکم است و آنچه که مؤدای اماره است، همان برای مکلف به منزله واقع فرض می‌شود؛ ولی بر طبق مسلک معتزله، اگر چه واقع برای شخص جاهل، خالی از حکم نیست، ولی اگر مؤدای اماره، مطابق با واقع نبود، واقع، انقلاب پیدا کرده و بر اساس اماره، شکل می‌گیرد.

نظریه سوم، مصلحت سلوکیه است که بر طبق این نظریه، اگر اماره، مطابق با واقع بود که نعم المطلوب و اگر اماره، مطابق با واقع نبود، همین که مکلف بر طبق اماره، عمل کرده است و عمل خود را مطابق با آن میزان نموده است، کافی است که برای او مصلحتی به اندازه فوت واقع، ایجاد گردد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، چ ۳، ۱۴۲۷ق.
۴. اصفهانی، محمدتقی، هداية المسترشدين في شرح معالم الدين، قم: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث، بی تا.
۵. انصاری، مرتضی، فرائد الاصول، قم: مجمع الفكر الاسلامی، چ ۷، ۱۴۲۷ق.
۶. -----، مطارح الانظار، مقرر ابوالقاسم کلانتری طهرانی، قم: مجمع الفكر اسلامي، چ ۲، ۱۴۲۸ق.
۷. -----، مکاسب، قم: مجمع الفكر الاسلامی، چ ۷، ۱۴۲۵ق.
۸. بحرانی، سیدهاشم، تفسير روايی البرهان، مترجم ناظمیان و دیگران، تهران: کتاب صبح، چ ۲، ۱۳۸۹.
۹. بحرانی، یوسف، الحدائق الناضرة في احكام العترة الطاهرة، بیروت: دارالاضواء، چ ۳، ۱۴۱۳ق.
۱۰. حر عاملی، محمدبن حسن، وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، قم: مؤسسه آل البيت لعلم والحجرات، ۱۴۱۳ق.
۱۱. سپهری، محمد، سيرت جاودانه، ترجمه و تلخیص کتاب الصحيح من سيرة النبي الاعظم ﷺ، تأليف سيدمرتضى عاملی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامي، چ ۴، ۱۳۸۶.
۱۲. سيدقطب، محمد، في ظلال القرآن، بیروت: دارالشروق، چ ۱۵، ۱۴۰۸ق.
۱۳. صدوق، محمدبن علی بن حسین بن بابويه قمی، من لا يحضره الفقيه، باتصحیح و تعليق علی اکبر غفاری، قم: جامعة المدرسين حوزه علميه قم، چ ۲، ۱۴۰۴ق.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان، تهران: مکتبه العلمية الاسلامیة، بی تا.
۱۵. طوسی، محمدبن حسن، التبيان في تفسير القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۶. ----- تهذيب الاحكام، با تصحيح و تعليق على اڪبر غفارى، تهران: مكتبة الصدوق، ۱۳۷۶.
۱۷. فيض كاشانى، محمد بن مرتضى، كتاب الصافى فى تفسير القرآن، تهران: كتابفروشى اسلاميه، ج ۶، ۱۳۶۲.
۱۸. قانون اساسى جمهورى اسلامى ايران.
۱۹. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى (الاصول)، قم: مركز بحوث دارالحدیث، ۱۳۸۷.
۲۰. محمدى رى شهرى، محمد، ميزان الحكمة، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ق.
۲۱. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ج ۴، ۱۴۰۳ق.
۲۲. مكارم شيرازى، ناصر و ديگران، تفسير نمونه، تهران: دارالكتب الاسلاميه، ج ۲۴، ۱۳۷۵.
۲۳. نائينى، محمد حسين، فوائد الاصول، قم: مؤسسة النشر الاسلاميه، ۱۴۰۶ق.
۲۴. نورى طبرسى، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، ج ۲، ۱۴۰۹ق.
۲۵. هاشمى شاهرودى، سيد محمود، بحوث فى علم الاصول (تقريرات درس شهيد صدر)، قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامى، ج ۳، ۱۴۲۶ق.